

دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی جلسه 21، نئوارتدکس و بحران اجتماعی

راجر گرین و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر راجر گرین هستم در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی. این جلسه ۲۱ در مورد نئوارتدکس و بحران اجتماعی است.

ما در سخنرانی شماره ۱۶، نئوارتدکس و بحران اجتماعی، هستیم.

اولین کاری که ما انجام می‌دهیم، ارائه پیشینه‌ای در مورد نئوارتدکس است. و فقط برای یادآوری، فقط برای یادآوری آنچه در مورد پیشینه گفتیم، این است که مسیحیان در دهه‌های ۳۰، ۴۰، ۵۰ و ۶۰ میلادی به آمریکا آمدند. آنها آمریکا را بسیار دچار تفرقه بین بنیادگرایی در جناح راست و لیبرالیسم در جناح چپ یافتند. که به نوعی ورشکسته شده بود.

و بنابراین، آنها احساس کردند که آمریکایی‌ها به یک پروتستان‌تیسیم بسیار سالم نیاز دارند. و بنابراین، جنبشی به نام نئوارتدکس ظهور کرد. به یاد داشته باشید، ما گفتیم نئوارتدکس. دلیل اینکه نئوارتدکس نامیده می‌شود این است که این یک ارتدکس متمرکز بر کتاب مقدس بود و تا حد زیادی از طریق اصلاح‌طلبان و به ویژه از طریق کالوین تفسیر می‌شد، نه منحصرأ، بلکه به طور خاص از طریق کالوین.

بنابراین، این یک ارتدکسی جدید است. نوعی اصلاح ارتدکسی کتاب مقدس است که در قرن بیستم پا به عرصه وجود گذاشت. اما این افراد و این یک جنبش فکری بسیار بسیار قوی بود که ما نیز بر آن تأکید خواهیم کرد.

اما این افراد از نظر فکری می‌توانستند به دنیای علم اجازه دهند که کار خودش را انجام دهد. هیچ نپردی بین علم و دین وجود نداشت. آنها می‌توانستند تا حدی نقد کتاب مقدس را بپذیرند.

آنها می‌دانستند که محدودیت‌هایی برای نقد کتاب مقدس وجود دارد، اما نقد کتاب مقدس لزوماً به معنای نابودی کتاب مقدس نبود. بنابراین، آنها می‌توانستند این را بپذیرند. آنها می‌توانستند زندگی شهری و رشد و توسعه زندگی شهری را بپذیرند.

آنها زندگی شهری را دشمن کلیسا یا چیزی شبیه به آن نمی‌دیدند. بنابراین، می‌توانستند این را بپذیرند. آنها همچنین می‌توانستند نقد ساختارهای اقتصادی و اجتماعی در آمریکا را بپذیرند.

اینکه شما ساختارهای اقتصادی یا اجتماعی را نقد می‌کنید به این معنی نیست که شما یک مسیحی کتاب مقدسی نیستید. بنابراین، آنها می‌توانستند این را مجاز بدانند و اجازه هم دادند. بنابراین، فکر می‌کنم اگر اشتباه نکنم، تقریباً به همین جا رسیده‌ایم.

بنابراین، ما هنوز در پس‌زمینه‌ای از نئوارتدکس هستیم. بنابراین، اینجا جایی است که ما هستیم. چیزی که بسیاری از افراد نئوارتدکس درگیر آن شدند، واقعیت‌های سیاسی بود.

آنها در درک الهیات کتاب مقدس و مرتبط کردن الهیات کتاب مقدس با واقعیت‌های سیاسی جهانی که در آن زندگی می‌کردند، بسیار زیرک بودند. بنابراین، آنها اجازه دادند که درک کتاب مقدس به درک جهان سیاسی که

در آن زندگی می‌کنیم کمک کند. بنابراین، در اینجا برخی از واقعیت‌های سیاسی که آنها با آن روبرو بودند، آورده شده است.

، شاید دیگران نمی‌خواستند با این واقعیت‌های سیاسی روبرو شوند. در اینجا به برخی از واقعیت‌هایی که آنها یعنی نئوآرتدوکس‌ها، با آنها مواجه شدند، اشاره می‌کنیم. اول از همه، نئوآرتدوکس‌ها به شدت به گناهکار بودن این دنیا اعتقاد داشتند.

اگر فکر کنیم که قرن بیستم، قرن مسیحی بوده است، پس گناه را خیلی جدی نگرفته‌ایم. چون جنگ جهانی اول و هولوکاست و جنگ جهانی دوم و غیره. بنابراین، واقعیت گناهکاری، شر جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و گناهکاری انسان‌ها بسیار آشکار است.

یکی از افرادی که قرار است در موردش صحبت کنیم، راینهولد نیبور است. هنوز لازم نیست نگران اسم باشید. او اینجا در تصویر وسط است.

راینهولد نیبور این را گفته است: گناه نخستین، تجربی‌ترین تمام آموزه‌هاست. گناه نخستین، تجربی‌ترین تمام آموزه‌هاست. حال اگر بگوییم چیزی تجربی است، منظورمان چیست؟ اگر چیزی تجربی باشد، منظورمان چیست؟ تجربی‌ترین تمام آموزه‌هاست؟ این یعنی چه؟ یعنی چیزی تجربی است که بتوانید آن را با چشمانتان ببینید، اگر بتوانید آن را حس کنید.

بنابراین، گناه نخستین، تجربی‌ترین آموزه در میان تمام آموزه‌هاست. لازم نیست بحث کنید که آیا چیزی به نام گناه در جهان وجود دارد یا نه. تنها کاری که باید انجام دهید این است که به جنگ جهانی اول یا جنگ جهانی دوم نگاه کنید. به هولوکاست نگاه کنید.

لازم نیست طوری از گناه دفاع کنید که انگار واقعیت ندارد. بنابراین، با تجربی‌ترین آموزه، گناه نخستین، مشهودترین و ملموس‌ترین آموزه است. پس این اولاً، حس گناهکار بودن است.

ارتدکس‌های جدید گفتند، بیایید درباره گناه صحبت کنیم. لیبرال‌ها نمی‌خواستند درباره گناه صحبت کنند. لیبرال‌ها فقط یک قرن مسیحی می‌دیدند و همه چیز خوب خواهد شد و ما دست به دست هم خواهیم داد و برای همیشه یا چیزی شبیه به آن، کومبایا خواهیم خواند.

فقط همین را می‌خواستند بگویند. نه، ارتدکس جدید از راه می‌رسد و درباره گناه صحبت می‌کند. نکته دوم، محدودیت‌های همه ملت‌هاست.

همه ملت‌ها محدودیت‌هایی دارند، و مطمئناً، همه ملت‌ها در فضیلت خود نیز محدودیت‌هایی دارند. ملت‌ها گاهی به شیوه‌هایی عمل می‌کنند که با وجود فیزیکی خودشان متناقض است، چه برسد به وجود فیزیکی همسایگان‌شان. بنابراین، همه ملت‌ها به شیوه‌هایی عمل می‌کنند که با خودشان و همسایگان‌شان متناقض است، و بیایید این را تشخیص دهیم.

حالا، ذیل این نکته دوم، که اینجا کمی خطرناک شد، متکلمان ارتدکس جدید گفتند که همه ملت‌ها فضیلت محدودی دارند. همه ملت‌ها گاهی اوقات می‌خواهند بر ملت‌های دیگر، از جمله آمریکا، سروری کنند. بنابراین، متکلمان ارتدکس جدید که اینجا در آمریکا بودند، به دنبال آمریکا رفتند و محدودیت‌هایی داشتند.

حالا، طبق این نکته دوم، تا جایی که به آنها مربوط می‌شود، ممکن است شما با این موافق نباشید؛ ممکن است طور دیگری ببینید، اما من فقط سعی می‌کنم متکلمان ارتدکس جدید را درک کنم. تا جایی که به آنها

مربوط می‌شود، تنها زمانی که خدا دقیقاً با یک ملت سروکار داشته، با اسرائیل بوده است. بنابراین، تا جایی که به آنها مربوط می‌شود، این تنها زمانی است که او با یک ملت سروکار داشته است.

اکنون، ما در دنیای اسرائیل زندگی نمی‌کنیم. ما در دنیای کلیسا، بدن مسیح، زندگی می‌کنیم و کلیسا جهانی است. کلیسا به هیچ ملتی وابسته نیست. کلیسا توسط هیچ ملتی کنترل نمی‌شود و کلیسا نیز هیچ ملتی را کنترل نمی‌کند.

بنابراین، کلیسا در همه جای جهان بدن مسیح است. بنابراین، متکلمان ارتدکس جدید می‌گفتند، مراقب باشید که اکنون خدا را با هر ملتی مرتبط نکنید. این اتفاق در مورد اسرائیل افتاد، اما از آن زمان تاکنون رخ نداده است.

کلیسا، مرتبط می‌دانید، و این C، حالا شما خدا را با بدنش، با بدن مسیح اینجا روی زمین، با حرف بزرگ جهانی است. در همه ملت‌ها. این فراملی است.

بنابراین، آنها در این مورد خیلی خوب بودند. مورد سوم، واقعیت‌های قدرت سیاسی. وقتی قدرت سیاسی را می‌بینید، هیچ کمکی به نادیده گرفتن آن قدرت سیاسی نمی‌کنید.

شما باید با آن قدرت سیاسی روبرو شوید و ببینید به کجا می‌رود و ببینید آیا به وعده‌هایش عمل می‌کند یا خیر. نمونه‌ی کامل این موضوع این است که برخی از ما در سمینار بونهوفر هستیم، بنابراین نمونه‌ی کامل این موضوع، البته، دیتریش بونهوفر است. دیتریش بونهوفر با قدرت سیاسی‌ای روبرو شد که متقاعد شده بود دیگر تحت کنترل مشیت الهی نیست.

آن قدرت سیاسی، نازیسم، از مرزهای خود فراتر رفته بود. دیگر یک قدرت سیاسی مشروع نبود. اکنون یک قدرت سیاسی نامشروع بود.

از مرزهایی که خداوند هنگام تأسیس ملت‌ها و هنگام تأسیس قدرت تعیین می‌کند، فراتر رفته بود. بنابراین، چون از مرزها فراتر رفته بود، ما در سمینار بونهوفر در مورد این موضوع صحبت کردیم، اما به همین دلیل دیتریش بونهوفر در توطئه ترور هیتلر درگیر شد. این مسیر سختی برای بونهوفر بود زیرا بونهوفر یک کشیش بود.

او تا حدودی صلح‌طلب بود. او یک متکلم مسیحی بود. بنابراین، برای اینکه شخصی مانند او در توطئه ترور هیتلر دخیل شود، باید احساس می‌کرد که آن قدرت سیاسی از مرزهای قدرت خود فراتر رفته و باید برای نجات آلمان، برای نجات تمدن غرب، سرنگون شود.

بنابراین، متکلمان نئو-ارتدکس در واقع معتقد بودند که باید به واقعیت‌های قدرت سیاسی پرداخته شود. باید به مشکلات قدرت سیاسی پرداخته می‌شد. بنابراین، آنها مخالف هر گروه، کلیسا یا فرقه مسیحی بودند که چشم‌بند خود را می‌زدند، نمی‌خواستند ببینند در قرن بیستم چه اتفاقی می‌افتد، یا نمی‌خواستند ببینند که با نازیسم چه اتفاقی می‌افتد.

نو-ارتدکس‌ها مخالف این بودند. این راه درستی نیست. نکته چهارم، و ما قبلاً به نوعی با این افراد به این موضوع اشاره کرده‌ایم، اما نکته چهارم این است که این نو-ارتدکس به یک سنت فکری بزرگ در پروتستان‌تیسیم آمریکایی تبدیل شد.

بنابراین، متکلمان نئوآرتدکس گفتند، شما وقتی خدا را می‌پرستید که او را با ذهن خود پرستش کنید. وقتی از ذهن خود برای درک جهان اطراف خود و خدمت به جهان اطراف خود استفاده می‌کنید، به خدا احترام می‌گذارید. این به یک سنت فکری و جنبش فکری بسیار قدرتمند در آمریکا و اروپا نیز تبدیل شد.

بنابراین، پرستش خدا با ذهنمان و استفاده از ذهنمان برای خشنود کردن خدا برای این متکلمان نئوآرتدکس بسیار مهم بود. اکنون، تا حدودی آنها علیه بنیادگرایی آمریکایی استدلال می‌کنند، زیرا نوعی بنیادگرایی آمریکایی وجود داشت، نه همه آنها، اما نوعی بنیادگرایی آمریکایی وجود داشت که کاملاً ضد روشنفکری بود و نئوآرتدکس‌ها احساس می‌کردند که این راه کتاب مقدس نیست، این راه مسیحی نیست. بنابراین، اینها برخی از چیزهایی هستند که به نوعی نئوآرتدکس را مشخص می‌کنند و چه چیزی را به ارمغان می‌آورند.

خب، این پیشینه‌ی نئوآرتدکس است. خب، اول از همه، آیا چیزی در مورد پیشینه وجود دارد؟ چیزی در مورد اینکه این افراد از کجا آمده‌اند، چرا این کار را انجام می‌دهند و نتایج کارشان چیست؟ بعداً بیشتر در مورد آن خواهیم دید. اصلاً چیزی در مورد نئوآرتدکس، نئوآرتدکس به عنوان یک جنبش؟ خب، ما در این مسیر جنبش‌های زیادی دیده‌ایم، و حالا شاهد ظهور یکی دیگر در اینجا هستیم.

بسیار خوب، نمی‌شود بدون صحبت از اهمیت کارل بارت، درباره نئوآرتدکس صحبت کرد. بنابراین، این نکته ب در طرح کلی شما در صفحه ۱۶ است، اهمیت کارل بارت. اگر بارت را نفهمیم، قرار نیست بفهمیم متکلمان نئوآرتدکس اینجا چه می‌گویند.

خب، اهمیت کارل بارت، ضمناً، این بارت است و نه بارت. باشه، خدا خیرتان بدهد. خیلی ممنونم. خب، اگر چیزی دارید که می‌خواهید در مورد کارل بارت از من بپرسید، مثلاً می‌خواهم از شما در مورد کارل بارت پرسم، اما نه بارت، همانطور که اغلب می‌شنوم.

خب، معلومه که بارت هست. و ضمناً، این هیچ ربطی به هیچ چیز نداره، پس سعی نکن هیچ ربطی بهش پیدا کنی. ما اینجا در کالج گوردون استادی داشتیم، دکتر ویلیام بیلر، و او آخرین دانشجوی آمریکایی بود که دکترایش را زیر نظر کارل بارت در بازل سوئیس گرفت.

و او ابتدا در بارینگتون تدریس می‌کرد، قبل از ادغام، در سال ۱۹۸۱ به اینجا آمد. اما او در زندگی‌اش ادعای شهرت داشت، آخرین آمریکایی بود؛ او آخرین دانشجویی نبود که زیر نظر بارت مدرک دکترا گرفت، اما آخرین دانشجوی آمریکایی بود که مدرک دکترای خود را زیر نظر کارل بارت گرفت. بنابراین، بدون شک این یک دستاورد قابل توجه از جانب او بود.

خب، خب، کارل بارت. کاری که قرار است انجام دهیم این است که کمی به زندگی او نگاه کنیم، نه خیلی زیاد فقط به برخی از نشانه‌های زندگی او، و سپس نکته مهم‌تر، به الهیات او خواهیم پرداخت. و الهیات او قرار است اینجا در نئوآرتدکس آمریکایی مطرح شود.

خب، خب، در اینجا فقط چند نکته در مورد زندگی او آورده شده است. اولین چیزی که می‌خواهیم به آن توجه کنیم این است که او در سوئیس متولد شده است، بنابراین شهروند سوئیس است. این یک واقعیت بسیار مهم است زیرا به دلایلی که تا چند دقیقه دیگر خواهیم دید، بعداً جان او را نجات خواهد داد.

اما او در سوئیس متولد شد. بنابراین، کارل بارت در یک سنت پروتستان لیبرال پرورش یافت. او به دانشگاه رفت و در دانشگاه، لیبرالیسم پروتستان به نوعی دانشگاه‌های آلمان را تسخیر کرده بود.

بنابراین، او در آن سنت پرورش یافته بود. او به آن چیزها اعتقاد داشت. شلایرماخر از نظر مطالعات خودش و غیره برای او بسیار مهم بود.

بنابراین این سنتی است که او در آن پرورش یافته است. اکنون، او پس از ترک دانشگاه، کشیش شده است. او در سوئیس کشیش شد و در طول جنگ جهانی اول نیز کشیش بود. بنابراین، او جنگ جهانی اول را مشاهده کرد و جنگ جهانی اول را دید. به عنوان یک کشیش، او نمی‌توانست لیبرالیسم پروتستانی را که در آن آموزش دیده بود، با واقعیت‌های جنگ جهانی اول تطبیق دهد.

او به هیچ وجه نمی‌توانست این دو چیز را در زندگی خودش با هم تطبیق دهد. چیزی که او کشف کرد چیزی بود که ما آن را لیبرالیسم کلاسیک پروتستان می‌نامیم، و او کشف کرد که آن ورشکسته است. این کتاب مقدس نبود.

قرار نبود این [کتاب/موضوع] /... برای قرن بیستم دوام بیاورد. پس وقتی او به عنوان یک کشیش در طول جنگ جهانی اول به آن کشف بزرگ دست می‌یابد، کجا می‌رود؟ کجا می‌رود؟ به یک معنا، برای مقابله با الهیات لیبرالی که با آن بزرگ شده است، به چه چیزی روی می‌آورد؟ این به نوعی گام بعدی در زندگی اوست. او به کتاب مقدس روی می‌آورد.

او به سراغ کتاب مقدس می‌رود و در کتاب مقدس چیزی را می‌یابد که آن را دنیای جدید و عجیب می‌نامد. دنیایی که او با آن آشنا نبود، با نوع تربیت پروتستان لیبرال کلاسیک خود و با تأکید بر نقد کتاب مقدس، که تقریباً کتاب مقدس را کنار می‌گذاشت. کارل بارت به سراغ کتاب مقدس می‌رود و این دنیای جدید و عجیب را می‌بیند. او می‌بیند که کتاب مقدس درباره غیریت خدا و گناهکاری بشریت صحبت می‌کند.

و آن دو آموزه، وقتی به الهیات او برسیم، خواهیم دید، اما به غیریت، تعالی خدا، گناهکاری بشریت تبدیل می‌شوند. کتاب مقدس در مورد نوعی وحدت خدا با بشریت صحبت نمی‌کند، که یکی از آموزه‌های لیبرالیسم کلاسیک پروتستان بود. خدا با بشریت متحد است.

عیسی به نمونه‌ی خوبی از آن اتحاد با خدا تبدیل می‌شود و غیره. نه، این چیزی نیست که کتاب مقدس می‌گوید. شاید این چیزی باشد که مردم از کتاب مقدس دریافته‌اند، اما این چیزی نیست که کتاب مقدس می‌گوید.

کتاب مقدس از خدا به عنوان یک موجود مقدس صحبت می‌کند، و از ما به عنوان گناهکارانی که نیاز به رستگاری دارند. بنابراین اکنون او این نوع دنیای جدید و عجیب کتاب مقدس را پیدا می‌کند. حال، سوال این است که او چگونه می‌خواهد کتاب مقدس را تفسیر کند؟ او قرار است کتاب مقدس را تفسیر کند، البته از طریق افرادی که در لیبرالیسم پروتستان درباره آنها شنیده است، اما شاید درباره آنها شنیده باشد، اما شاید آنها در حاشیه قرار داده شده باشند، اما او قرار است کتاب مقدس را از طریق افرادی مانند لوتر و کالوین تفسیر کند.

بنابراین، قرار است لوتر، به خصوص کالوین، به سراغ کسانی برود که به او کمک می‌کنند تا این پیام بزرگ کتاب مقدس، این دنیای جدید و عجیب کتاب مقدس را درک کند. او قرار است به سراغ اصلاح‌طلبان برود. حالا، او همچنین به سراغ کیرکگور رفته است.

بنابراین، این کیرکگور دانمارکی قرن نوزدهم است، آگزیستانسیالیسم مسیحی. او همچنین با خواندن و مطالعه کیرکگور کمک زیادی دریافت کرد. بنابراین، او متوجه می‌شود که در درجه اول تحت تأثیر منابع اصلاحات قرار گرفته است.

خب، چند نکته‌ی دیگر در مورد کارل بارت وجود دارد. در سال ۱۹۱۸، او تفسیری نوشت. وقتی این دنیای جدید و عجیب کتاب مقدس را کشف کرد، یکی از کتاب‌هایی که واقعاً او را مجذوب خود کرد، نفسش را بند آورد، کتاب رومیان بود.

و در سال ۱۹۱۸، او تصمیم گرفت که تفسیری بر کتاب رومیان بنویسد. این کتاب ابتدا در سال ۱۸ منتشر شد و سپس در سال ۱۹۲۱ دوباره منتشر شد. اما او تفسیری بر کتاب رومیان نوشت.

بگذارید فقط چیزی در مورد آن تفسیر بگویم. دلیل آن تفسیر این بود که آنچه را که در مورد رومیان می‌دانست با دیگر کشیشان آلمانی به اشتراک بگذارد. و می‌دانید، این تفسیر قرار بود موضوع بحث با دیگر کشیشان سوئیسی باشد.

گفتم کشیش‌های آلمانی؟ با دیگر کشیش‌های سوئیسی. قرار بود همین باشد. چیزی که او متوجه شد این بود که در کمال تعجب، افراد دیگری هم به این [کتاب/نوشته]... دسترسی پیدا کرده بودند و بالاخره به انگلیسی ترجمه شده بود.

و او با کمال تعجب متوجه شد که تفسیرش در کتاب رومیان به یک اثر پرفروش تبدیل شده است. این تفسیر واقعاً باور نکردنی شد. مردم آن را می‌خواندند و مطالعه می‌کردند، برای او نامه می‌نوشتند، به جایی که تدریس می‌کرد به دیدنش می‌آمدند و غیره.

این کتاب تبدیل به یک اثر پرفروش و شگفت‌انگیز شد. بنابراین، او می‌دانست که چیزی کشف کرده است. او اینجا چیزی داشت که سعی می‌کرد به کتاب رومیان اشاره کند.

و چرا این کار را کرد؟ چرا این کتاب پرفروش بود؟ چون لیبرالیسم پروتستان تقریباً کتاب مقدس، از جمله کتاب رومیان، را نادیده گرفته بود. این کتاب پرفروش بود چون شیوه جدیدی برای نزدیک شدن به کتاب مقدس، شیوه جدیدی برای دیدن پیام خدا برای قرن بیستم بود، کتابی جنجالی، واقعاً جنجالی بود. بنابراین بارت وارد صحنه می‌شود.

او واقعاً قصد نداشت وارد صحنه شود، اما به شکلی واقعاً قابل توجه وارد صحنه شد. اتفاقی که افتاد این بود که بارت شروع به تدریس در دانشگاه‌های بزرگ کرد و به آلمان رفت. اکنون او شهروند سوئیس است، اما برای شروع حرفه تدریس خود به آلمان می‌رود و در تعدادی از دانشگاه‌های مختلف آلمان تدریس می‌کند.

و در آنجا، تصمیم می‌گیرد که شروع به نوشتن کتاب‌های اصول عقاید کند. تصمیم می‌گیرد که یک الهیات سیستماتیک بنویسد. حالا تصمیم می‌گیرد که چیزی که در ابتدا اصول عقاید می‌نامید، اصول عقاید مسیحی بود.

این چیزی بود که او فکر می‌کرد عنوان خوبی برای کتابش، «جزم‌اندیشی‌های مسیحی»، است. سپس گفت، نه، این یک جزم‌اندیشی مسیحی نیست. این یک جزم‌اندیشی برای کلیسا است.

بنابراین، او عنوان کتاب را از اصول عقاید مسیحی به اصول عقاید کلیسا تغییر داد. او در اوایل دهه سی سالگی خود بود و اکنون حرفه تدریس و خدمت تعلیم و تربیت خود را آغاز کرده است؛ در اوایل دهه سی سالگی، او شروع به نوشتن اصول عقاید کلیسا کرد. هنگامی که در سال ۱۹۶۸ درگذشت، هنوز در حال نوشتن اصول عقاید کلیسا بود.

بنابراین، اصول عقاید کلیسا یک اصول عقاید چند جلدی است. فقط برای اینکه کمی راهنمایی کنم، دکترین آشتی دو جلد است و حدود، می‌خواهم بگویم، حدود ۱۶۰۰، ۱۷۰۰ صفحه فقط در مورد یک دکترین است. بنابراین، مدتی طول می‌کشد تا نوشته‌های کارل بارت را مطالعه کنید.

شکی در این نیست. مدتی طول می‌کشد تا نوشته‌های کارل بارت را مطالعه کنید. من مجبور شدم برای دوره دکترایم یک واحد درسی در مورد آشتی بگذرانم و دو جلد از کتاب بارت، آن حدود ۱۸۰۰ صفحه، فقط در مورد همان یک آموزه آشتی بود.

خب، خواندن و مطالعه‌ی آثار کارل بارت کمی طول می‌کشد، اما چیز فوق‌العاده‌ای است. خب، اصول عقاید کلیسا. خب، باشه.

خب، او دارد می‌نویسد. حالا، هیتلر به قدرت رسیده. او در آلمان است.

هیتلر به قدرت می‌رسد. وقتی هیتلر به قدرت رسید، او به همراه دیگران و باهوش‌ترین شاگردش، مردی به نام دیتریش بونهوفر بود. وقتی هیتلر به قدرت رسید، او و دیگران دیدند که کمی طول کشیده است، اما در نهایت دیدند که اینطور نیست؛ او یک رهبر نبود، نه یک رهبر.

او پیشوا نبود. او یک غیر پیشوا بود. این یک دولت نبود.

این یک سازمان غیردولتی بود. و او شروع به انتقاد از هیتلر می‌کند. او نویسنده‌ی چیزی به نام اعلامیه‌ی بارمن است.

من اینو اینجا تو لیست ندارم، اما بارمن، اعلامیه بارمن. می‌خواهی یادداشتش کنی. اون نویسنده اعلامیه بارمنه.

اعلامیه بارمن اساساً اعلامیه ایمانی است که باید علیه کلیسای نازی اعتراف شود زیرا کلیسای آلمان نازی شده بود. کلیسای آلمان به هیتلر درود می‌فرستاد. خب، در زندگی فقط یک خداوند وجود دارد و آن خداوند عیسی مسیح است.

و بنابراین، اعلامیه بارمن این موضوع را خیلی خیلی روشن می‌کند. خب، حالا، اگر او شهروند سوئیس یا شهروند آلمان نبود، احتمالاً در نهایت سرنوشتی مانند بونهوفر پیدا می‌کرد. بونهوفر به زندان افتاد و سپس بونهوفر اعدام شد.

در واقع، دیروز، ۵ آوریل، همان روزی است که بونهوفر به زندان برده شد. و سپس، در ۵ آوریل سال ۴۳، او درگذشت. او در ۹ آوریل سال ۴۵ به دار آویخته شد.

اگر بارت شهروند آلمان بود، ممکن بود سرنوشتی مشابه بونهوفر پیدا کند. اما چون شهروند سوئیس بود، به او اجازه خروج از کشور داده شد. او توانست به سوئیس برگردد.

و وقتی به سوئیس برگشت، آخرین چیزی که قبل از پرداختن به الهیات او در موردش خواهیم گفت این است که وقتی به سوئیس برگشت، بقیه عمرش را در بازل به تدریس گذراند. و این بازل است. او بقیه عمرش را در بازل، در دانشگاه بازل گذراند.

اونجاست که دوستان مدرکش رو زیر نظر کارل بارت گرفته و ضمناً اینجا بازل هست، نه بازل. پس لطفاً نگید کارل بارت از بازل.

می‌دونی، اینجا بازل. بنابراین، او برگشت و بقیه عمرش رو در بازل تدریس کرد. بنابراین وقتی جنگ شروع شد، او در یک کشور امن و بی‌طرف بود و از این قبیل اتفاقات

اما این بارت است. و این کسی است که، این نوع شخصیتی بود که او داشت. شما نمی‌توانستید، و او آگوستین دوم نامیده می‌شود.

و او به دلیلی آگوستین دوم نامیده می‌شود، به خاطر تأثیری که او با الهیانش بر جهان گذاشت، همانطور که آگوستین در جهان خود و غیره گذاشت. بنابراین، یک مرد بسیار قابل توجه. خب، این کارل بارت است.

این فقط کمی درباره زندگی اوست، فقط برای اینکه قبل از بررسی الهیانش، درکی از شخصیتش داشته باشیم. حالا، به دلایلی، این به اینجا نمی‌رسد. آیا آن [موضوع] به اینجا رسید؟ خب، این هم از اینجا، ۱۸۸۶، ۱۹۶۸.

اینجاست. و او اینجاست. می‌دونی، می‌خواهم به چیزی هم در مورد این عکس بگویم.

اگر به این عکس، مجله تایم، نگاه کنید، اگر خیلی دقیق به آن عکس، کارل بارت، نگاه کنید، متوجه چیزی پشت سرش خواهید شد. خب، این مجله تایم است. این یک محصول آمریکایی است.

اما شما متوجه چیزی پشت سر او درست همانجا خواهید شد، و آن یک مقبره خالی است. این مسیح، رستاخیز یافته است. حالا، حتی مجله تایم هم اذعان کرده است که بخشی از مرکز الهیات کارل بارت، رستاخیز عیسی بوده است.

حتی آنها هم عقل و شعور انجام این کار را داشتند. اما این چیزی است که می‌خواهم بگویم، و متوجه خواهید شد، ما قرار است چند دقیقه دیگر در مورد نیبور هم صحبت کنیم، اما این چیزی است که می‌خواهم در مورد کارل بارت بگویم. کارل بارت به عنوان یک متکلم عمومی شناخته می‌شد.

او مورد توجه قرار گرفت، روی جلد مجله تایم قرار گرفت، به عنوان یک متکلم عمومی شناخته شد. به عبارت دیگر، دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ هنوز زمانی بود که متکلم بر فرهنگ خود تأثیر می‌گذاشت. فکر نمی‌کنم امروز در زندگی و فرهنگ آمریکایی، جایی که متکلمان عمومی وجود دارند، کاملاً در آن دوران زندگی کنیم.

احتمالاً نزدیک‌ترین چیزی که به آن رسیده‌ایم، سفر اخیر پاپ فرانسیس است. آمدن پاپ فرانسیس به آمریکا تأثیر فوق‌العاده‌ای بر زندگی آمریکایی‌ها به عنوان یک متکلم، یک کشیش، یک وزیر، یک رهبر کلیسای کاتولیک، رومی و غیره داشت. اما این نزدیک‌ترین چیزی است که ما به آنچه قبلاً به عنوان متکلمان عمومی می‌شناختیم رسیده‌ایم.

خب، این هم کارل بارت، یک شخصیت بسیار برجسته. چیزی در مورد بارت، در مورد زندگی او؟ شاید در دوره‌های دیگر در مورد بارت صحبت کرده باشید، بنابراین شاید این چیزی باشد که قبلاً در مورد آن صحبت کرده‌اید، اما بسیار تأثیرگذار است. بیا بید به مورد دوم، الهیات او، برویم، زیرا الهیات بارت است که قرار است بر افراد دیگری که در موردشان صحبت می‌کنیم تأثیر بگذارد، و این جنبش نئوآرتدکس نامیده می‌شود.

خب، بیا باید درباره الهیات او صحبت کنیم. من پنج نکته در مورد الهیات او دارم که برای شکل‌گیری نتواتدکس مهم هستند. اولین نکته چیزی است که ما آن را جدیت یا تعهد به کتاب مقدس به عنوان کلام خدا می‌نامیم.

بنابراین، کتاب مقدس کلام خداست. کتاب مقدس، به عنوان کلام خدا، در درجه اول در مورد مسیح به عنوان کلام خدا با ما صحبت می‌کند. بنابراین، کتاب مقدس کلام خداست و در مورد مسیح به عنوان کلام خدا صحبت می‌کند، شکی در این مورد نیست.

حالا، با این مورد اول، جدیت جدید کلام خدا، کلام خدا، کاری که او انجام می‌دهد، به یک معنا، حمله کردن، دنبال کردن، به چالش کشیدن هرگونه تلاشی برای تطبیق با آن کلام، هرگونه تلاشی برای کنترل آن کلام خدا هرگونه تلاشی برای رام کردن کلام خدا است. بنابراین، او یک متکلم است. او به دنبال افرادی خواهد رفت که اشتباه می‌کنند.

بنابراین، تحت این نکته اول، یک جدیت جدید در مورد کلام خدا، او به دنبال سه گروه اصلی از مردم است که کلام خدا را نمی‌فهمند یا آن را به گونه‌ای می‌فهمند که از کلام خدا بودن آن می‌کاهد. بنابراین، او به دنبال سه گروه است. اول، او به دنبال محققانی است که کلام خدا را صرفاً به عنوان اسراری که باید حل شوند، در نظر می‌گیرند.

کتاب مقدس، بیا باید کتاب مقدس را باز کنیم. من یک محقق هستم. در کتاب مقدس اسراری وجود دارد که باید حل شوند، و من قصد دارم آن اسرار را کشف و کشف کنم.

این وظیفه من است که این کار را انجام دهم. او این را دوست ندارد، چون مثل این است که شما کتاب مقدس را کنترل می‌کنید. مثل این است که شما کلام خدا را کنترل می‌کنید.

بنابراین، او اصلاً از این موضوع خوشحال نیست. کلام خدا مجموعه‌ای از اسرار نیست که باید کشف شود. پس بسیار خب، این اولین نکته است.

دوم اینکه، او به سراغ لیبرال‌ها، محققان لیبرال کلاسیک و پروتستان‌های لیبرال کلاسیک می‌رود. او به سراغ لیبرالیسم پروتستان می‌رود زیرا لیبرالیسم پروتستان کلام خدا را گرفت و آن را به نوعی ایدئولوژی برای طبقه متوسط تبدیل کرد. عیسی، برای لیبرالیسم پروتستان کلاسیک، به نوعی به یک فرد رام طبقه متوسط تبدیل شد، بدون هیچ صدای نبوی، بدون هیچ نوع عملکرد کاهنی، بدون هیچ نوع نقش پادشاهی.

بنابراین، عیسی برای این افراد به یک فرد بسیار رام از طبقه متوسط تبدیل می‌شود. او از افرادی که کتاب مقدس را می‌گیرند و از آن برای توسعه ایدئولوژی طبقه متوسط خود استفاده می‌کنند، بسیار ناراضی است. این چیزی نیست که کتاب مقدس در مورد آن باشد.

این رام کردن کتاب مقدس است. این نوعی کنترل کتاب مقدس است. این خبر بدی است.

خب، او دنبال گروه سوم می‌رود. از این بابت تعجب نخواهید کرد، اما گروه سوم، انجیل‌گرایان اجتماعی هستند. او دنبال انجیل‌گرایان اجتماعی می‌رود.

حالا، او به دنبال راشنبوش نمی‌رود، اما به دنبال نسل دوم و سوم انجیل‌گرایان اجتماعی می‌رود، زیرا آنچه آنها فقط به عنوان کتاب مقدس مطرح کرده‌اند، این است که کتاب مقدس را فقط به نوعی یک کتاب اخلاقی در مورد چگونگی اصلاح خطاهای این جهان، چگونگی ایجاد نوعی بازسازی اجتماعی، چگونگی اصلاح جهان

تبدیل کرده‌اند. بنابراین، آنها آن را فقط به یک متن اخلاقی تبدیل کرده‌اند. آنها هر چیز دیگری را که کتاب مقدس در مورد خدا و انسان، غیریت خدا و گناهکار بودن انسان و غیره می‌گوید، فراموش کرده‌اند.

نه، این یک کتاب اخلاقی است. بیایید بفهمیم که چگونه می‌توانیم با خواندن کتاب مقدس دنیا را بهتر کنیم. او از این موضوع بسیار ناراضی است زیرا این کتاب، کلام خدا نیست.

وقتی این کار را انجام داده‌اید، کلام خدا را رام کرده‌اید. وقتی این کار را کرده‌اید، کلام خدا را کنترل کرده‌اید. بنابراین، اولین نکته برای کارل بارت نیز در مورد سایر ارتدکس‌های جدید صادق خواهد بود، اما اولین نکته برای کارل بارت، جدیت جدیدی در مورد کلام خدا خواهد بود.

بیایید کلام خدا را جدی بگیریم. بیایید بفهمیم که چه بوده است. این خداست که از جایگاه خودش با ما صحبت می‌کند، نه از جایگاه ما.

خب، این شماره یک است. بگذارید دومی را انجام دهم، و بعد باید به شما استراحت بدهم. خب، دومی به راحتی از اولی پیروی می‌کند.

مورد دوم، جدیت جدیدی در مورد کیستی خداست، زیرا خدا خالق مطلق و پروردگار جهان است. خدا همین است. بنابراین، جدیت جدیدی در مورد کیستی خدا.

بنابراین، بسته به ترجمه‌ها، این می‌تواند نوعی بازی با کلمات باشد. خدا کاملاً دیگری است، و می‌توانید آن را به انگلیسی بنویسید، کاملاً. خدا کاملاً یا کاملاً دیگری است.

یا می‌توان گفت خدا کاملاً متفاوت است، مقدس است. کاملاً متفاوت. و هر دوی این‌ها برای بارت صادق است.

او کاملاً دیگر است، کاملاً، کاملاً دیگر. کاملاً دیگر. و او کاملاً دیگر است، مقدس، دیگر.

او به شکلی مقدس است که ما نیستیم. او در تقدسش با ما متفاوت است. بنابراین، حاکمیت خدا، عظمت خدا، جلال خدا، و آنچه پروتستان‌تیسیم لیبرال انجام داده بود، حتی خدا را هم رام کرده بود.

بنابراین، برای پروتستان‌تیسیم لیبرال، خدا تبدیل به رفیق خوب ما شده بود. خدا تبدیل به دوست من شده بود. خدا تبدیل شده بود، خب شما این را همیشه در رادیو و تلویزیون می‌شنوید، خدا تبدیل به مرد طبقه بالا شده بود، می‌دانید.

بارت گفت، پس این تصویری است که شما از خدا دارید. شما در مورد خدا صحبت نمی‌کنید. وقتی به این شکل در مورد خدا صحبت می‌کنید، در مورد خدا در کتاب مقدس صحبت نمی‌کنید.

خب، جدیت جدیدی در مورد حاکمیت خدا وجود دارد. خب، خب، این شماره دو است. بگذارید پنج ثانیه به شما وقت بدهم.

:پس است. جدیت جدید، شماره سه. سومین چیزی که از کارل بارت آموختیم

سومین نکته از الهیات او که در اینجا تأثیر گذاشت. نکته سوم. جدیت جدید در مورد لطف خدا و اینکه چگونه لطف خدا را در مکاشفه می‌بینیم.

خب، این سومین نکته برای بارت است. یک جدیت جدید. لطف خدا را جدی بگیرید.

ما باید جدی بگیریم که چگونه می‌فهمیم آن فیض چگونه بر ما آشکار یا فاش شده است. بسیار خوب، کلمه‌ای که کارل بارت دوست ندارد دین است، نقل قول از اول، دین. مسیحیت دین نیست.

حالا، دلیل اینکه او از این کلمه خوشش نمی‌آید این است که او دین را به عنوان بشریت می‌بیند، راه انسان‌ها برای رسیدن به خدا. او دین را اینگونه می‌بیند. او ادیان جهانی را نیز اینگونه می‌بیند.

اما ما با کارهایی که انجام می‌دهیم، پرهیزگار بودن یا هر کار دیگری که می‌کنیم، راه خود را به سوی خدا یا خدایان باز می‌کنیم. ما سعی می‌کنیم خدا یا خدایان را راضی کنیم. این از نظر بارت، دین است.

مسیحیت یک دین نیست. مسیحیت بدن مسیح است که به لطف خدا بر ما آشکار شده است. بنابراین مسیحیت جامعه‌ای از مؤمنان است که به لطف خدا وارد زندگی ما شده و به لطف خدا شکل گرفته است.

مسیحیت دینی نیست که ما آن را شکل دهیم. دینی نیست که ما آن را شکل دهیم. دینی نیست که ما به نوعی آن را سرهم‌بندی کنیم.

مسیحیت به لطف خدا برای ما شکل گرفته و قوام یافته است. دلیل اینکه ما این را می‌دانیم این است که خدا خود را به ما آشکار کرده است. او به نوعی خود را در بزرگترین مکاشفه به ما نشان داده است، و بزرگترین مکاشفه، البته، در عیسی مسیح است.

بنابراین، خدا در جسم، خدا در مسیح، راهی است که ما آن فیضی را که بر ما آشکار شده است، درک می‌کنیم. پس به چهره عیسی نگاه کنید. اینگونه است که خدا را خواهید شناخت، زیرا اینگونه است که خدا انتخاب کرده است خود را بر ما آشکار کند.

خب، این خیلی مهم می‌شود. حالا، من این را گفتم. اگر هر کدام از شما من را برای الهیات مسیحی داشتید، این را می‌دانستید، اما یوحنا ۱:۱۴. شما می‌خواهید آن آیه را بنویسید.

یوحنا ۱:۱۴. حتماً باید آن را یادداشت کنید. بسیار خوب. کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد و ما جلال او را دیدیم.

جلال، فرزند یگانه‌ی پدر است، پر از فیض و راستی. اما کلمه جسم شد. خدا جسم شد.

پس خدا چگونه خود را به ما آشکار کرده است؟ او چگونه فیض خود را آشکار کرده است؟ او فیض خود را با آمدن خود در شخص عیسی مسیح آشکار کرده است. بسیار خوب. خب، کارل بارت برای آن آیه تعبیری داشت.

کارل بارت آن آیه را به طور خلاصه الهیات نامید. این خلاصه الهیات است. بارت گفت یوحنا ۱:۱۴ کتاب مقدس است.

هر چیز دیگری تفسیری بر یوحنا ۱:۱۴ است. بنابراین، اگر یوحنا ۱:۱۴ را دارید، کتاب مقدس را دارید. قلب کتب مقدس را دارید. تجسم را دارید.

هر چیز دیگری در کتاب مقدس به یوحنا ۱:۱۴ اشاره دارد، آن رویداد بزرگ تجسم خدا که تبدیل به جسم شد. بنابراین، کل موضوع مسیح‌شناسی و اینکه مسیح برای ما کیست، بسیار مهم شده است. شماره چهار

شماره چهار، یک جدیت جدید. ما قبلاً به نوعی به این موضوع اشاره کرده‌ایم، اما یک جدیت جدید در مورد انسان‌ها به عنوان گناهکار. ما، قبل از هر چیز، گناهکار هستیم.

ما، قبل از هر چیز، در حال طغیان علیه خدا هستیم. و اگر این را نپذیریم، خودمان را بیش از آنچه که باید تحقیر خواهیم کرد. زیرا در مقابل خدای قدوس، ما اینجا در حال طغیان هستیم.

شکی در این نیست. بنابراین، یک جدیت جدید. یک جدیت جدید در مورد گناهکار بودن ما و اینکه چگونه خدا بالای سر ما می‌ایستد و ما را قضاوت می‌کند.

خدا قاضی گناهان ماست. احتمالاً برای بارت، یکی از اولین راه‌هایی که خدا را می‌شناسید، این است که او را به عنوان قاضی گناهان خود بشناسید. اما البته، او با آمدن مسیح و یوحنا ۱:۱۴ و غیره، راهی برای عبور از آن گناهان فراهم کرده است.

خب، طبق این نکته چهارم، آیا من به طور اتفاقی کسی را برای کلاس الهیات مسیحی داشتم؟ من چند نفر را برای الهیات مسیحی داشتم. در الهیات مسیحی، ما از جان کالوین زیاد نقل قول می‌کردیم، که بارت او را به خوبی می‌شناخت. نه شخصاً، اما بارت، جان کالوین را به خوبی می‌شناخت.

این است که من اصلاً به هیچ یک از (Calvin's Institutions) «جمله‌ی آغازین کتاب» مبانی کالوین اعضای کلاس الهیات ایراد نمی‌گیرم، اما جمله‌ی آغازین کتاب «مبانی کالوین» این بود که تمام حکمتی که ما داریم، یعنی حکمت حقیقی و درست، با شناخت خدا و خودمان آغاز می‌شود. اما تشخیص اینکه کدام یک اول می‌آید آسان نیست. اما کالوین آموخت که شناخت خدا و شناخت خودمان به نوعی با یکدیگر در هم تنیده‌اند.

اما اولین چیزی که کالوین گفت، اولین چیزی که شما در مورد خودتان می‌دانید، این است که شما گناهکاری هستید که در برابر خدا طغیان کرده‌اید. حالا بارت به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید اولین چیزی که شما در مورد خودتان می‌دانید این است که شما توسط گناه خود محدود شده‌اید و نیاز به رستگاری دارید. شما نمی‌توانید خودتان این کار را انجام دهید، و خدا این کار را در مسیح انجام خواهد داد.

اما این اولین چیزی است که در مورد خودتان می‌دانید. حالا، من فقط خیلی سریع می‌گویم، اما آیا این یک پیام ضد فرهنگی برای فرهنگی است که در آن زندگی می‌کنیم؟ پاسخ به این سوال بله است. اگر این یک سوال درست و غلط بود، پاسخ بله، درست بود.

این یک پیام ضد فرهنگی است، زیرا جهانی که در آن زندگی می‌کنیم نمی‌خواهد از انسان‌ها به عنوان گناهکارانی که در برابر خدا طغیان کرده‌اند و نیاز به رستگاری دارند، صحبت کند. من خوبم، شما هم خوب هستید خیلی ممنونم. بنابراین اکنون احساس می‌کنم که یک موعظه طولانی در مورد گناهکاران بودن انسان‌ها از جانب بارت در حال وقوع است.

اما این هم شماره چهار. خب، و بعد شماره پنج. شماره پنج این است که ما باید در نحوه درک خدا، حس جدیدی از جدیت داشته باشیم.

ما باید در چگونگی درک خدا جدیت جدیدی داشته باشیم. زیرا پروتستانتیسم لیبرال احساس می‌کرد که می‌تواند به نحوی خدا را با ذهن و با دانش و با آموزه‌های خود و غیره درک کند، بنابراین احساس می‌کردند اگر مفاهیم درستی داشته باشید، اگر ایده‌های درستی داشته باشید، اگر ایده‌های درستی در مورد خدا و فلسفه درست داشته باشید، خب، خدا را خواهید شناخت.

مطمئناً قادر به انجام آن خواهید بود. بارت گفت که نمی‌توانید این کار را انجام دهید. شما حتی نمی‌توانید با این نوع مفاهیم و غیره، بفهمید که خدا از چه کسی شروع می‌کند.

بنابراین، جدیت جدیدی در تلاش ما برای شناخت خدا وجود دارد. چگونه خدا را می‌شناسیم؟ ما خدا را فقط به این دلیل می‌شناسیم که او ما را مخاطب قرار می‌دهد. فقط به این دلیل که او با ما صحبت می‌کند.

فقط به این دلیل که خودش را به ما آشکار کرده است. فقط به این دلیل که خودش را به ما داده است. و بعد چه چیزی را مطالبه می‌کند؟ او پاسخی برای آن مطالبه می‌کند.

بنابراین این نوعی دیالکتیکی است. خدا به سوی ما می‌آید و ما به خدا پاسخ می‌دهیم. و هر چه بیشتر به خدا پاسخ دهیم، او بیشتر خود را به ما آشکار می‌کند و همینطور الی آخر.

اینجا نوعی گفتگو در جریان است. بنابراین، جدیت جدیدی در مورد تلاش مردم برای درک خدا وجود دارد. اینها پنج نکته هستند که این جنبش به نام نئوآرتدکس را از بارت متمایز می‌کنند.

بنابراین، اگر به لیست خود نگاه کنید، آیا در مورد آن پنج مورد سوالی وجود دارد؟ آن پنج حوزه. بارت بخشی از یک فرقه اصلاح‌شده بود. او کالوین را به خوبی می‌شناخت و کالوین را به خوبی تفسیر می‌کرد، اما او بخشی از یک فرقه اصلاح‌شده در سوئیس بود.

بنابراین، او از نظر فرقه‌ای وابسته بود، از نظر فرقه‌ای مرتبط بود. او همینطور است. او تا زمان مرگش به نوعی یک متکلم جهانی بود.

او یهودیت، ادیان جهان و مسیحیت را به عنوان یک دین خطاب می‌کند. او دین را دوست ندارد. اگر دین راهی برای بشر است تا به سوی خدا صعود کند و خدا را بشناسد و خدا را خشنود سازد، پس دین همین است.

بارت نمی‌خواهد هیچ ارتباطی با این موضوع داشته باشد. مسیحیت به این دلیل شکل نگرفته است که ما آن را انجام داده‌ایم. کلیسا چیزی نیست که ما آن را شکل می‌دهیم.

مسیحیت به دلیل آنچه خدا در مسیح آشکار کرده است، شکل گرفته است. بنابراین، بارت گاهی اوقات بحث‌های طولانی در مورد این موضوع در میان محققان بارت دارد، بنابراین احتمالاً این را به محققان بارت واگذار می‌کنیم. اما گاهی اوقات، بارت به جهان‌شمول‌گرایی متهم می‌شد، که او این را می‌پذیرد؛ ما دیروز در سمینار بونهور در مورد این موضوع صحبت می‌کردیم؛ در آدم، همه در مسیح گناه کرده‌اند.

همه قراره زنده بشن. خب، چیزهایی مثل این. خب، بارت، اونا مدام به بارت در این مورد فشار میارن و اون این کار رو نمی‌کنه، یه جورایی این کار رو نمی‌کنه، بعضی وقتا مقاومت می‌کنه.

یک بار، او گفت که من یک جهان‌شمول‌گرا با یک «یو» کوچک هستم. من دقیقاً نمی‌دانم این یعنی چه خب، منظور این است که او متوجه شده بود که انسان‌ها هنوز آزادی نه گفتن دارند، هنوز آزادی نه گفتن به خدا را دارند، و همیشه این آزادی را دارند که به خدا نه بگویند. بنابراین، مطمئن نیستم.

اما آن بحث در مورد ادیان جهان و یهودیت و غیره مطرح شد. آیا خدا قرار است همه مردم را، چه مسیحی باشند چه نباشند، نجات دهد؟ در مسیر مسیحیت یا نه؟ بله، الکساندر؟ نه، او فقط حدود ۱۱ سال در خدمت کشیشی بود. و سپس تمام وقت به تدریس پرداخت.

او تمام عمرش را موعظه می کرد. بنابراین، یکی از مکان‌های مورد علاقه‌اش برای موعظه، زندان‌های محلی بود. او دوست داشت به زندان محلی برود و برای زندانیان موعظه کند.

و البته پیام، این به نوعی خیلی شبیه به پیام بارت است، اما دوباره دیروز در بونهوفر در مورد این موضوع صحبت کردیم، اما پیام این بود که خدا شما را از قبل نجات داده است. خدا از قبل در شخص مسیح آمده است. اما شما را نجات دهد. من اینجا هستم تا این خبر خوب را به شما بدهم.

بنابراین او اینگونه موعظه می کرد، زیرا احساس می کرد تأکید انجیل بر همین است. بله، او زیاد موعظه می کرد، اما وقتی به تدریس تمام وقت روی آورد، دیگر به عنوان کشیش فعالیت نمی کرد. بله.

بله. اول از همه، برای پاسخ به سوال دوم، او در نهایت تشکیل خانواده داد. پسرش، مارکوس بارت، یک محقق بسیار مشهور عهد جدید شد و در واقع اینجا در آمریکا تدریس می کرد.

فکر می کنم در پیتسبورگ بود، اما مطمئن نیستم. اما مارکوس بارت محقق عهد جدید شد. و این اولین مورد است، خانواده.

او چند زبانه بود. دوست من بیل بیلر، که هر دو او را می شناسیم، به سمینارها می رفت و اغلب، سمینارها به زبان‌های فرانسوی، آلمانی و انگلیسی با هم برگزار می شد تا همه بتوانند بفهمند چه اتفاقی می افتد. بنابراین، او چند زبانه بود.

بله. او مطمئناً یک آگوستین دوم بود، بدون شک. با این حال، می گویم که ممکن است برخی از شما این را از قبل بدانید، اما اگر در آن فرهنگ اروپایی بزرگ شده باشید، به هر حال چندزبانه خواهید بود.

شما قرار است آلمانی، فرانسوی و انگلیسی، شاید ایتالیایی و شاید کمی اسپانیایی یاد بگیرید. منظورم این است که دنیا همین است. آن آدم‌های خوش‌شانس اروپا در دنیایی چندزبانه بزرگ شده‌اند.

خب، او چندزبانه بود. بله. به چیز دیگه هم در مورد بارت وجود داره، بارت آدم جذابی هست، شکی در این نیست، اما آره.

درسته. نه، خانواده‌اش اسماً مسیحی بودند. به جورایی شبیه بونهوفر هست.

بونهوفر نیز در خانواده‌ای ظاهراً مسیحی لوتری بزرگ شده بود. بارت نیز در خانواده‌ای ظاهراً مسیحی اصلاح‌شده بزرگ شده بود. بنابراین، وقتی به دانشگاه رفت، به الهیات مرتبط با کتاب مقدس و تاریخ کلیسا فکر نمی کرد.

این الهیات لیبرال بود. بنابراین، او در نوعی سنت لیبرال‌تر پرورش یافته بود، همانطور که بونهوفر نیز چنین بود. اما بارت این کشف را زمانی انجام داد که کشیش کتاب مقدس بود.

بونهور هم وقتی ۱۳ یا ۱۴ ساله بود همین کشف را کرد، شروع به کشف کتاب مقدس کرد و سپس به خانواده‌اش گفت: می‌خواهم یک متکلم شوم. بنابراین، آنها مسیرهای بسیار مشابهی دارند. و سپس بونهور شاگرد بارت شد.

بنابراین، بونهور به نوعی نسل دوم بارت است، برخی از الهیات بارت، اگرچه او در ۳۹ سالگی درگذشت. نکته دیگری در مورد بارت. من عاشق صحبت در مورد کارل بارت هستم.

او شخص بسیار جذابی است. سوال خوبی است. بارت بسیار تأثیرگذار بود، فوق‌العاده تأثیرگذار، و این تأثیرگذاری در میان انجیلی‌ها، انجیلی‌های آمریکایی، به هیچ وجه بیشتر نبود.

دوست ما که رفته بود، داروخانه‌اش را در کالیفرنیا فروخت و همسر و شش فرزندش را به بازل برد تا زیر نظر کارل بارت درس بخواند - کار آسانی در زندگی نیست. اما بسیاری از انجیلی‌ها بودند که راه خود را برای تحصیل زیر نظر بارت در بازل پیدا کردند.

و چرا؟ چون انجیلی‌ها کتاب مقدس را جدی می‌گیرند. و انجیلی‌ها به هر متکلمی که کتاب مقدس را جدی بگیرد گوش می‌دهند. و اگرچه ممکن است با برخی از ظرافت‌های الهیات او مخالف باشند، که بودند، اما در او نوعی نیروی فکری یافتند که به دنبالش بودند و در بنیادگرایی نمی‌توانستند پیدا کنند و تا زمانی که انجیلی‌ها شروع به تثبیت نکردند، نمی‌توانستند پیدا کنند.

بنابراین، بسیاری از افرادی که در موردشان در حوزه انجیل‌گرایی صحبت خواهیم کرد، برخی از آنها شاگردان بارت در بازل بودند. از برخی از آنها، حتی وقتی بارت به آمریکا آمد، خواسته می‌شود که در یک هیئت با بارت باشند، زیرا آنها به همان زبان صحبت می‌کنند، به این معنا که ما واقعاً در مورد اینکه این کتاب مقدس کلام خداست و خود را در مسیح آشکار می‌کند و رستاخیز و غیره، جدی هستیم. بنابراین بله، ارتباطات زیادی با بارت وجود دارد.

بنابراین، به نظر من، بارت هنوز تأثیرگذار است. دیدگاه‌های او در مورد زنان و زنان دارای معلولیت چه بود؟ درست است. او واقعاً این کار را نمی‌کرد. این موضوعی نیست که در فرهنگ خودش مطرح شده باشد، و بنابراین در اصول عقاید خودش نیز مطرح است.

حالا، از نظر زن و مرد، کل خانواده بشری، به یک معنا، دریافت‌کننده فیض خدا هستند. بنابراین، او هرگز هیچ تمایزی قائل نشد. اما از آنجا که این موضوع برای او یک مسئله فرهنگی نبود، و من مطمئن نیستم که حتی وقتی به آمریکا آمد هم چنین بود، مطمئن نیستم. ممکن است در این مورد از او سوال شده باشد، اما مطمئن نیستم.

اما شما این را در مورد بارت پیدا نمی‌کنید، صرفاً به این دلیل که در چارچوب مرجع او نبود، مثلاً مانند فینی یا وسلی در انگلستان. نکته دیگری در مورد بارت. یک سوال آخر در مورد بارت.

ما عاشق صحبت کردن در مورد کارل بارت هستیم. او از نظر الهیاتی برای نئوآرتدکس، برای انجیل‌گرایی، و برای آنچه که قرار است در مسیحیت آمریکایی اتفاق بیفتد، وقتی که ما به دوستانمان اینجا، برادران نیبور، برسیم، بسیار مهم است. نه؟ باشه.

قلب‌هایتان را متبرک باد. روز خوبی داشته باشید.

این سخنرانی دکتر راجر گرین در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۲۱ در مورد نئوآرتدکس و بحران

اجتماعی است.